

آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران

علی‌رضا انوشیروانی *

چکیده

ادبیات تطبیقی رشته‌ای نوپا در مطالعات ادبی است و در طول دو قرن عمر کوتاه خود فراز و نشیب‌ها و بحران‌های فراوانی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده است. یافتن تعریفی واحد و منسجم که مورد قبول همگان باشد کاری است دشوار تا سرحد ناممکن. صاحب‌نظران این رشته همواره بر سر نام و ماهیت این رشته با هم بحث داشته‌اند. ریشه این اختلاف‌نظرها را باید در چارچوب‌های نظری ادبیات تطبیقی جست‌وجو کرد که تعریف‌هایی متفاوت، و گاه متناقض، براساس آنها شکل گرفته است. درک شتاب‌زده این نظریه‌ها و تعریف‌ها، بدون تأمل و تفکر در اصول بنیادین آنها، رشته ادبیات تطبیقی را سخت آسیب‌پذیر کرده است. ادبیات تطبیقی را گاه مقایسه، گاه بررسی مشابهت‌های ظاهری دو اثر ادبی در دو زبان مختلف، و گاه، بدون در نظر گرفتن هیچ معیاری، بینارشته‌ای پنداشته‌اند. این وضعیت، همراه با شتاب‌زدگی در راه‌اندازی گرایش ادبیات تطبیقی، این شاخه از دانش بشری را در ایران با آسیب‌ها و بحران جدی روبه‌رو ساخته است. این مقاله می‌کوشد تا، ضمن تشریح زیان‌بارترین آسیب‌ها، لزوم برنامه‌ریزی جامع در این حوزه، از جمله تربیت نیروی انسانی متخصص و تدوین متون درسی و فراهم آوردن منابع تحقیق را یادآوری کند.

کلیدواژه‌ها: نظریه‌های ادبیات تطبیقی، آسیب‌شناسی، تطبیق ادبی، مشابهت‌های ادبی، ادبیات تطبیقی و نقد ادبی.

۱. درآمد

احمد سمیعی (گیلانی)، سردبیر فرهیخته‌نامه فرهنگستان، وظیفه گروه نوپای ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی را در سرمقاله خود (پاییز ۱۳۸۷) چنین بیان می‌کند:

گروه ادبیات تطبیقی به تازگی فعالیت خود را آغاز کرده و در مرحله کنونی شناساندن این رشته مهم و می‌توان گفت ناشناخته تحقیقات ادبی در کشور ما را برنامه اصلی کار خود قرار داده است. (۵)

چند نکته محوری در این جمله کوتاه و اساسی نهفته است که اندک تأملی در آنها ما را با اساس و دشواری‌های پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در ایران بیشتر آشنا خواهد ساخت.

- گروه ادبیات تطبیقی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی مشابه و هم‌سنگ سایر گروه‌های فرهنگستان، از جمله واژه‌گزینی، ادبیات معاصر و زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، گروهی مستقل است که رسالتی خاص خود دارد. به عبارت دیگر، مسئولان فرهنگستان زبان و ادب فارسی تشخیص داده‌اند که لازمه پیشرفت و توسعه دانش ادبیات تطبیقی در فرهنگستان استقلال علمی آن به صورت گروهی مستقل با مدیریتی مستقل است.

- گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان گروهی نوپاست که رسماً در ۱۳۸۴ تأسیس شد، ولی فعالیت‌های نظام‌مند علمی و پژوهشی خود را از ۱۳۸۷ آغاز کرد و اولین ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی‌نامه فرهنگستان در بهار ۱۳۸۹ منتشر شد.^۱

- گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان وظیفه دارد که ماهیت و قلمرو این رشته ناشناخته را در ایران تعریف و تبیین کند.

- این رشته یکی از شاخه‌های مهم مطالعات و نقد ادبی است که تا به حال در فضای دانشگاهی ایران مغفول مانده است.

۱. اولین شماره فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد واحد جیرفت کرمان در بهار ۱۳۸۶، اولین شماره نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان در پاییز ۱۳۸۸، و اولین شماره پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی دانشگاه تربیت مدرس در بهار ۱۳۸۹ منتشر شدند. مجله پژوهش زبان‌های خارجی دانشگاه تهران یکی از قدیم‌ترین نشریات دانشگاهی ایران است که به ادبیات تطبیقی گرایش مستمری دارد و فعالیت خود را از بهار ۱۳۷۳ آغاز کرده است. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد نیز شماره چهارم از سال سی‌ونهم (زمستان ۱۳۸۵، شماره پیاپی ۱۵۵) خود را به ادبیات تطبیقی اختصاص داده است. ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان هر شش ماه یک‌بار منتشر می‌شود.

از نهادهای چون فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به عنوان بانی یا رهنمون، انتظار می‌رود که با برنامه‌ریزی نظام‌یافته و علمی برای شناساندن این رشته و تبیین قلمرو آن اقدام کند. با در نظر گرفتن نکات فوق و نگاهی اجمالی به تاریخچه مختصر ادبیات تطبیقی در ایران^۱ می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی هیچ‌گاه در محیط دانشگاهی ایران جایگاهی دست‌کم در خور شأن خود پیدا نکرده است. به همین دلیل، فرهنگستان زبان و ادب فارسی خود را موظف دانسته که برای این کاستی چاره‌ای بیندیشد. تأسیس گروه ادبیات تطبیقی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی آغاز این حرکت بود تا برای اساسی‌ترین سؤال‌های این رشته علمی، از جمله تعریف، قلمرو و روش تحقیق، پاسخ‌هایی روشن بیابد. بی‌گمان، گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان برای یافتن پاسخ با چالش‌هایی جدی روبه‌روست که برخی به ماهیت کلی این رشته و برخی به فضای مطالعات ادبی در ایران، به طور اعم، و ادبیات تطبیقی، به طور اخص، مربوط می‌شوند. به بیانی دیگر، ادبیات تطبیقی، مشابه سایر علوم انسانی، از سویی در سطح جهانی، و از سویی دیگر در عرصه مطالعات ادبی در ایران با آسیب‌ها و بحران‌های متعدد و متفاوتی روبه‌رو بوده است. نوشته‌هایی که به برخی از آنها در این مقاله اشاره خواهد شد، گواهی بر این مدعاست.

اگر گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی عزم آن داشته باشد — که دارد — تا بنیادی مرصوص برای مطالعات ادبیات تطبیقی در ایران پی‌افکند که از گزند باد و طوفان در امان باشد و دوباره به سرنوشت دهه‌های گذشته گرفتار نشود، و در مسیر علمی متقنی قرار گیرد تا دوام یابد و از پراکنده‌کاری و به دور خود چرخیدن در محیطی بسته رها شود و به فضای پویای پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در جهان پا نهد، باید انجام دادن دو طرح بنیادین را در اولویت قرار دهد. اول، تحلیلی علمی از تاریخ تحولات ادبیات تطبیقی در دنیا و ایران ارائه کند، یعنی بگوید که این علم کی و چگونه و تحت چه شرایط اجتماعی-تاریخی به وجود آمد، ملل و فرهنگ‌های مختلف چگونه آن را پذیرا شدند، در طول زمان چه تحولاتی پذیرفت، و چه نحله‌هایی از آن هم‌اکنون در محیط‌های دانشگاهی جهان مورد توجه است. دوم، و مهم‌تر، اینکه با توجه به توانایی‌ها و امکانات چه برنامه‌ها و راه‌کارهایی برای توسعه این رشته در ایران وجود دارد، به نحوی که بتواند از نظر علمی با دانشگاه‌های معتبر کشورهای مشابه رقابت کند.

۱. در این باره ← انوشیروانی، علی‌رضا. «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان. دوره اول، شماره اول (بهار ۱۳۸۹): ۶-۳۸.

در این نوشتار، بی‌آنکه قصدم «انتقاد ناسالم و عیب‌جویی و غرولند و احیاناً منفی‌بافی»^۱ باشد، به آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران خواهم پرداخت و درباره نابسامانی‌ها، بی‌برنامگی‌ها، پراکنده‌کاری‌ها، کج‌اندیشی‌ها و بدفهمی‌ها «از روی اخلاص و البته بی‌پرده‌پوشی» سخن خواهم گفت. می‌دانم که «این کار هیچ کس را خوش نمی‌آید، نه شما را، نه مرا. اما چاره چیست؟ باید باز هم به توضیح و اباحت پرداخت.»^۲ باید از تجربه‌های دیگران بهره برد تا در دامچاله‌هایی که آنان گرفتار آمدند نیفتیم. و برای پرهیز از هر گونه سوءتفاهم، که ادبیات تطبیقی درگیر آن است، ناگزیر باید توضیح و اباحت بدهم که «هدف مقصّریابی نیست، وقوف بر موانع و نارسایی‌ها و علل و اسباب آنها و رسیدن به پیشنهادها سازنده برای جبران و رفع آنهاست. ... انتقاد از خود، هر گاه چنان اداره شود که نتیجه‌اش دمیدن روح تازه‌ای ... باشد سازنده خواهد بود» (سمیعی ۳-۴).

این مقاله بر آن است که نشان دهد چرا در ایران، با وجود تمامی تلاش‌ها، ادبیات تطبیقی تا به حال نتوانسته جایگاه علمی در خور توجهی در فضای دانشگاهی پیدا کند، و چنان‌که از شواهد موجود برمی‌آید، بیم آن می‌رود که باز به همان سرنوشت ناگزیر گذشته گرفتار آید. چرا پس از اقدام بجای فرهنگستان زبان و ادب فارسی در تأسیس گروه ادبیات تطبیقی، برخی از دانشگاه‌های کشور به راه‌اندازی این شاخه از دانش بشری — آن‌هم نه به صورت گروه آکادمیک مستقل، بلکه به صورت گرایش — پرداختند؟

این مقاله، با هدف یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها، به سه بخش تقسیم شده است. در بخش‌های اول و دوم، به بررسی جدی‌ترین آسیب‌های ادبیات تطبیقی، یعنی بدفهمی ماهیت و کارکردهای آن، به ترتیب در مکتب‌های فرانسوی و امریکایی می‌پردازم. در سومین بخش، به آسیب‌های ناشی از عدم آشنایی کامل با بافت فرهنگی اجتماعی تحولات نظری ادبیات تطبیقی اشاره خواهم کرد. و در آخرین بخش، به آسیب‌های ناشی از شتاب‌زدگی و رشد ناگهانی ادبیات تطبیقی در ایران، بدون برنامه‌ریزی جامع و علمی و بدون تأمین نیروی انسانی مورد نیاز

۱. عباراتی که داخل علامت نقل قول آمده، برگرفته از سرمقاله سمیعی (گیلانی)، «ضرورت برنامه‌ریزی در حوزه تحقیقات زبانی و ادبی» (نامه فرهنگستان، دوره دهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۷)، است. در سایر موارد، منبع ذکر شده است.

۲. این عبارت را از ترجمه کتاب ادبیات چیست؟ ژان پل سارتر، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی (چاپ دوم ۱۳۸۸، ۴۸) به عاریت گرفته‌ام.

و منابع علمی کافی، خواهم پرداخت. امید است که با شناخت آسیب‌ها و چالش‌ها و نقایص، و با کار گروهی علمی و منظم برای رفع آنها، چاره‌اندیشی کنیم.

۲. ادبیات تطبیقی ادبیات «تطبیقی» نیست!^۱

ادبیات ملی جزء لاینفک ادبیات تطبیقی است. بدون ادبیات ملی، ادبیات تطبیقی مفهومی نخواهد داشت. حال، آیا این سخن بدین معناست که ادبیات تطبیقی یعنی مقایسه دو نویسنده یا شاعر از دو ادبیات ملی مختلف؟ بسیاری دچار این بدفهمی شده‌اند و غایت ادبیات تطبیقی را چنین پنداشته‌اند. در طول دو قرن که از تولد ادبیات تطبیقی می‌گذرد، واژه «تطبیقی» این رشته را با چالش‌ها و بحران‌های جدی روبه‌رو کرده است. از همان سال‌های آغازین، صاحب‌نظران فرانسوی این رشته بر این نکته تأکید داشتند که ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است، و وظیفه‌اش بررسی روابط ادبی بین فرهنگ‌های مختلف است، و تطبیق «صرفاً» وسیله یا روشی است برای رسیدن به هدف که همانا تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت‌های مختلف است» (انوشیروانی ۱۳۸۹، ۱۳). ولی شوربختانه تطبیق و مقایسه، در عمل، خود به هدف غایی ادبیات تطبیقی بدل گردید و، در نتیجه، پژوهش‌هایی زیر چتر نام ادبیات تطبیقی انجام گرفته است که هیچ‌گونه قرابت و سنخیتی با ماهیت آن ندارد. برای روشن‌تر شدن موضوع، لازم است دوباره نظریه‌های این رشته را دقیق‌تر کالبدشکافی کنیم.

در فرانسه، ادبیات تطبیقی را شاخه‌ای از تاریخ ادبیات بین‌الملل به حساب می‌آوردند. به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی از منظر نخستین بنیان‌گذاران آن در جست‌وجوی ارتباطات و داد و ستدهای ادبی در فراسوی مرزهای ملی بود تا از این طریق بتواند شناخت بهتری از خود به دست بیاورند.

تأثیر در خلأ اتفاق نمی‌افتد، همچنان‌که ادبیات در خلأ خلق نمی‌شود. تأثیر کردن و تأثیر پذیرفتن یا تشابهات ادبی اتفاقی نیستند؛ عوامل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی بستر ساز تأثرات و تشابهات ادبی هستند. بر این اساس، برای پژوهش روشمند در ادبیات تطبیقی باید

۱. این عنوان و برخی از مباحث مطرح‌شده در این بخش برگرفته از سخنرانی نگارنده در دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی در سه‌شنبه ۱۳۸۹/۹/۲ است.

به لایه‌های زیرین تأثر و تشابه توجه کرد. به سخن دیگر، مسئله اصلی چرایی و چگونگی این رویداد است، نه تشریح خودِ رویداد. آن‌گاه که پژوهشگر ادبیات تطبیقی، به عنوان مثال، به بررسی تأثیرپذیری بارس، گوته یا امرسن از سعدی و حافظ می‌پردازد، به دنبال یافتن نحوه آشنایی آنها و تبیین ابعاد مختلف این تأثیرپذیری است. این شاعران مغرب‌زمین افکار و عواطف نهفته خود را در اشعار سعدی و حافظ می‌یابند. در واقع، سعدی و حافظ بیانگر ضمیر ناخودآگاهشان می‌شوند و از همین رو به آنان گرایش پیدا می‌کنند. به همین دلیل است که می‌گوییم پژوهشگر ادبیات تطبیقی بر آن است که میراث و هویت فرهنگی خود را از طریق شناخت دیگری بازشناسد و آنها را به دیگران هم بازشناساند.

پژوهشگران مکتب فرانسوی از همان ابتدا نگران بودند که واژه «تطبیقی» موجب بدفهمی شود و درست هم حدس زده بودند، به خصوص که اصطلاحات دیگری همچون «دستور تطبیقی»، «زبان‌شناسی تطبیقی» و «اسطوره‌شناسی تطبیقی» هم وجود داشت که ممکن بود موجب درک اشتباه از واژه «تطبیقی» در «ادبیات تطبیقی» شود. در ایران، متأسفانه، چنین اشتباهی رخ داد و برخی از پژوهش‌های تطبیقی، از قبیل مقایسه صرف و نحو، معنی‌شناسی، دستور زبان یا نفوذ واژه‌های بیگانه، در زمره پژوهش‌های ادبیات تطبیقی قرار گرفت.

کاره^۱ گسترش ناگهانی ادبیات تطبیقی و به تبع آن کم‌مایگی علمی برخی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی را در فرانسه آسیب دیگری می‌داند و در مقدمه‌ای که بر کتاب *ادبیات تطبیقی گئی‌یار*^۲ (ترجمه فارسی ۱۳۷۴) می‌نویسد، اشاره می‌کند که پس از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۵۱ — تاریخ انتشار کتاب گئی‌یار — حدود دویست رساله دکتری در این زمینه فقط در دانشگاه سوربن نوشته شده است. این «تمایل که گاه با ولع همراه است باعث این خطر خواهد بود که نهایتاً به هرج و مرج در این رشته بینجامد» (گئی‌یار ۱۱). نگرانی کاره بجا بود. روی آوردن ناگهانی به ادبیات تطبیقی در فرانسه — مشابه آنچه در برخی کشورهای دیگر هم روی داده است — ادبیات تطبیقی را با بحران‌هایی روبه‌رو کرد که ادامه آن را با مشکلات جدی مواجه ساخت.

علت این آسیب را می‌توان در بدفهمی اصطلاح «ادبیات تطبیقی» جست‌وجو کرد. آن‌گاه

1. Jean-Marie Carré

2. Marius-François Guyard, *La littérature comparée*

که ادبیات تطبیقی را مقایسه دو ادبیات ملی بدانند، هر پژوهشگری که با دو ادبیات ملی سر و کار داشته باشد به خود اجازه می‌دهد تا — بدون کسب آمادگی علمی لازم — وارد قلمرو این رشته شود. کاره نگران آن بود که کیفیت پژوهشی فدای کمیت آن شود. از همین رو، هم‌صدا با گی‌یار می‌گوید:

بنابراین لازم است یک‌بار دیگر ماهیت ادبیات تطبیقی را چنان‌که هست مورد بررسی قرار دهیم. درخور ذکر است که معنی تطبیق در اینجا نه چنان است که هر چیز را با چیز دیگر و در هر زمان و مکانی منطبق نمائیم. به بیان دیگر ادبیات تطبیقی تنها در مطالعه و مقایسه دو یا چند ادب و آن هم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف خلاصه نمی‌شود ... (۱۲)

اسداللهی (۱۳۷۹) نظر چند پژوهشگر فرانسوی ادبیات تطبیقی را جمع‌بندی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اصولاً امر مقایسه از دیدگاه این ادبیات مردود است (۳۳). حدیدی (۱۳۵۱) نیز به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «... منظور از ادبیات تطبیقی فقط سنجش میان ادبیات دو ملت یا دو نویسنده و دو کتاب نیست، بلکه بررسی تأثیرات و روابط ادبی میان ملت‌ها هدف آن است» (۶۸۶).

روش تحقیق در مکتب فرانسوی روشن و سخت‌گیرانه است. برای اثبات هرگونه تأثیری باید مستندات تاریخی ارائه داد. مطالعه تشابهات ادبی در قلمرو این مکتب نمی‌گنجد. حدیدی (۱۳۷۹) که خود پیرو این مکتب بود، چنین می‌گوید:

نکته دیگر این است که صرف وجود مشابَهت میان آثار دو نویسنده دلیل بر تأثیر و تأثر نیست. زیرا مرز مشخصی میان تأثیرپذیری و توارد ذهنی و فکری وجود ندارد. بلکه باید ثابت شود که نویسنده تأثیرپذیر آثار نویسنده دیگر را خوانده و از آنها بهره‌مند شده است. پس باید مشخص کرد که مثلاً منطق الطیر عطار در چه تاریخی به زبان خارجی مورد نظر درآمده و آیا نویسنده تأثیرپذیر آن را می‌شناخته است یا نه. در این مورد هم، علاوه بر اطلاعات کتاب‌شناختی پژوهشگر، مکاتبات و نوشته‌های خصوصی نویسندگان مورد مطالعه او می‌تواند مفید باشد. (۵)

تصویرشناسی، یعنی تصویری که ملتی از مردم و نژاد و فرهنگی دیگر در ذهن دارد، از دیگر موضوعات مورد توجه در مکتب فرانسوی است. حدیدی در آثارش، از جمله «جهانگردان فرانسوی در ایران» (۱۳۴۴) و *ایران در ادبیات فرانسه* (۱۳۴۶)، به سفرنامه‌های تاورنیه و شاردن و نقش آنها در ایجاد تصویری مثبت از ایرانیان و تمدن ایرانی در فرانسه اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه انتشار این سفرنامه‌ها باعث استقبال از ترجمه آثار ادب فارسی به زبان فرانسه گردید و بسیاری از مضامین و شخصیت‌های داستانی ادب فارسی از این طریق به ادبیات فرانسه راه یافتند.

هر چند چنین تحقیقاتی در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی مرسوم بوده است، نباید از آسیب‌های آنها غافل شد. اغلب این سفرنامه‌ها مملو از برداشت‌های باسهم‌ای و مغرضانه، یا دست‌کم سطحی و منفعت‌طلبانه است. نویسندگان غربی بر اساس همین سفرنامه‌ها رمان‌هایی درباره شرق نوشته‌اند که یا با واقعیت انطباق ندارند یا در بهترین حالت، مانند رمان‌های *ایرانی* منتسکیو، از شخصیت‌های ایرانی برای هجو و نقد اوضاع اجتماعی کشور خود استفاده کرده‌اند. البته بدفهمی جدی آن است که صرف معرفی و مرور سفرنامه‌های خارجی را در زمره پژوهش‌های ادبیات تطبیقی قرار دهیم.

نکته در خور توجه دیگر درباره ادبیات تطبیقی در غرب ریشه‌های فرهنگی مشترک ادبیات اروپا، یعنی فرهنگ و ادبیات لاتین، بود. این وحدت فرهنگی آنها را به طرز تفکیک‌ناپذیری به یکدیگر پیوند زده بود، به نحوی که شناخت کامل هیچ کدام از آنها بدون شناخت دیگری و کل میراث فرهنگی اروپا ممکن نبود. به این ترتیب، می‌بینیم که ادبیات تطبیقی از همان ابتدا به صورت رشته‌ای مستقل در محافل علمی اروپا مطرح نشد. استادان و پژوهشگرانی چون آمپر، ویلمن، سنت‌بو، نوئل، و مادام دوستال گهگاه در دروس دانشگاهی و کتاب‌های خود از اصطلاح ادبیات تطبیقی استفاده می‌کردند. هدف آنها درک بهتر ادبیات ملی خود از طریق آشنایی با ادبیات ملی سایر کشورهای اروپایی بود. این پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که ادبیات تطبیقی — البته فقط در محدوده اروپا — می‌تواند زوایای ناشناخته ادبیات ملی آنها را روشن کند. برای اروپاییان شناخت شاهکارهایی مانند *کمدی الهی* دانته^۱، شاعر ایتالیایی

قرن سیزدهم، یا بهشت از دست رفته^۱، شاعر قرن هفدهم انگلستان، بدون آشنایی با ادبیات دوران کلاسیک غرب و میراث لاتینی و مسیحی ممکن نبود. ورنر فریدریش، مهاجر سوئسی تبار امریکایی، در کتاب خود به ضرورت چنین شناختی اشاره کرده است.^۲ بدین‌سان، مطالعات ادبیات تطبیقی اروپامحور شد و تا چندین دهه گرفتار این معضل بود. این ویژگی ادبیات اروپاست که با ادبیات کشورهای آسیایی قابل مقایسه نیست. ادبیات آسیا گسترده‌تر و متنوع‌تر از آن است که بتوان میراث فرهنگی مشخصی را در آن سراغ گرفت. لذا کاربست کورکورانه مکتب فرانسوی یا هر مکتب دیگری، بدون توجه به بسترهای تاریخی و فرهنگی آنها، آسیب جبران‌ناپذیری به بدنه مطالعات این رشته وارد خواهد کرد.

نکته دیگر آنکه ادبیات تطبیقی در ابتدا فقط درسی در چارچوب برنامه درسی ادبیات ملی بود، ولی به تدریج رشد کرد و صاحب نظریه شد و، در نتیجه، به رشته دانشگاهی مستقلی تبدیل گردید. البته هنوز اندک‌شمار دانشگاه‌هایی در دنیا هستند که ادبیات تطبیقی را گرایش یا شاخه‌ای فرعی از ادبیات ملی می‌دانند. این پژوهشگران عمدتاً متأثر از مکتب سنتی و ملی‌گرای فرانسوی هستند که، همچنان که بعد خواهم گفت، مورد انتقاد شدید رنه و لک قرار گرفت. بی‌گمان، اگر ادبیات تطبیقی در چنین چنبره تنگی گرفتار آید، وسعت دید و گستره وسیع پژوهشی خود را از دست خواهد داد و افق دید خود را سخت تنگ خواهد ساخت.

۳. ادبیات تطبیقی به مثابه نظریه و نقد ادبی و مطالعه شباهت‌ها

مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی تا زمان جنگ جهانی دوم معتبر بود و هنوز هم عده‌ای از آن با عنوان دوران طلایی ادبیات تطبیقی یاد می‌کنند. پس از جنگ جهانی دوم که میراث فرهنگی کشورهای اروپایی بر اثر دو جنگ جهانی از هم پاشید، نیاز به وحدت فرهنگی در میان اروپاییان پا گرفت. بسیاری از نظریه‌پردازان اروپایی که در طول جنگ جهانی دوم به امریکا مهاجرت کرده بودند، معتقد بودند که ادبیات تطبیقی می‌تواند دوباره چنین وحدت و تفاهمی را در فرهنگ

1. Milton's *Paradise Lost*

2. Werner P. Friederich with the Collaboration of David H. Malone. *Outline of Comparative Literature: From Dante Alighieri to Eugene O'Neil*. Chapel Hill : University of North Carolina, 1954.

غرب ایجاد کند. رنه ولک^۱ (۱۹۰۳-۱۹۹۵)، نظریه‌پرداز و مورخ اتریشی تبار نقد ادبی و اولین رئیس گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه ییل^۲، در دهه پنجاه میلادی مکتب جدیدی بنیان نهاد که بعدها به مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی معروف شد. دو مکتب عمده ادبیات تطبیقی در ماهیت و وظیفه ادبیات تطبیقی اختلاف بنیادی داشتند. مکتب فرانسوی — و به تبع آن مکتب آلمانی که عمری کوتاه داشت — بر ملیت‌گرایی استوار بود و رنه ولک دقیقاً بر همین ناسیونالیسم افراطی خروشید و مکتبی بنیاد نهاد که ادبیات را پدیده‌ای کلی و جهانی می‌پنداشت. در جایی که مکتب فرانسوی بر عوامل بیرونی متن ادبی، مثل تاریخ و ارتباطات، تأکید می‌ورزید، مکتب امریکایی به متن ادبی به مثابه اثر هنری توجه می‌کرد و بر ادبیّت و زیباشناسی متن ادبی اصرار می‌ورزید. از این روست که می‌بینیم این مکتب جدید چون نقد را تنها معیار ارزشیابی متن ادبی می‌داند به طرف نظریه و نقد ادبی گرایش پیدا می‌کند. این نظریه بر گروه‌های ادبیات تطبیقی دانشگاه‌های امریکایی تأثیر عمیقی گذاشت که در برخی از دانشگاه‌های معتبر دنیا تا همین دهه اخیر ادامه داشت. تأکید مکتب امریکایی بر «شبهات‌های بی ارتباط» ریشه در جهانی بودن پدیده ادبیات داشت که متأسفانه در مورد آن هم بدفهمی بسیار بود و آسیب‌های زیادی به تحقیقات این رشته زد.

رنه ولک در سخنرانی‌اش در دومین کنگره بین‌المللی ادبیات تطبیقی در سال ۱۹۵۸ در دانشگاه کارولینای شمالی، که بعدها آن را به صورت مقاله‌ای با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی»^۳ به چاپ رساند، مفاهیم بنیادین مکتب فرانسوی را مورد تردید قرار می‌دهد و آن را نوعی ملیت‌گرایی تنگ‌نظرانه می‌نامد.

ادبیات تطبیقی حاصل واکنش بر ضد ملی‌گرایی تنگ‌نظرانه غالب تبعات قرن نوزدهم بر ضد جدایی‌طلبی بسیاری از مورخان ادبیات فرانسوی و آلمانی و ایتالیایی و انگلیسی و جز اینها بود... این علاقه راستین به انجام وظیفه واسطه و عامل آشتی میان ملت‌ها را ملی‌گرایی پرشور آن زمان غالباً تحت الشعاع خود قرار داده و منحرف کرده بود. (ترجمه ارباب‌شیرانی ۹۱)

1. René Wellek

2. Yale

3. "The Crisis of Comparative Literature"

ولک عقیده دارد که انگیزهٔ مکتب فرانسوی مبتنی بر خودبزرگ‌بینی است و در پی اثبات آن است که ادبیات فرانسه یا بر ادبیات دیگران تأثیر گذاشته یا ملت فرانسه آن‌قدر بزرگ است که بهترین آثار ادبی جهان را درک و اقتباس کرده است (ترجمهٔ ارباب‌شیرانی ۹۲-۹۳). ولک چنین دیدگاهی را خودشیفتگی می‌نامد، نه ادبیات تطبیقی. از نظر ولک، ادبیات تطبیقی وسیله‌ای برای ابراز غرور ملی نیست. وی معتقد است که هر مقایسه و تحلیلی اساساً عملی انتقادی است و هیچ «اثر هنری را نمی‌توان بدون اعمال اصول انتقادی تحلیل و ویژگی‌هایش را مشخص و آن را ارزیابی کرد» (ارباب‌شیرانی ۹۵). از نظر ولک، مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی در باتلاق بررسی تأثیرات، واسطه‌ها و شهرت‌ها فرو رفته و از ارزشیابی اثر هنری و عمل انتقادی باز مانده است. «... پژوهش ادبی از لحاظ روش پیشرفت نخواهد کرد مگر اینکه ادبیات را به صورت موضوعی متمایز از دیگر فعالیت‌ها و دستاوردهای نوع بشر بررسی کند. از این رو باید با مسئلهٔ ادبیّت، موضوع محوری زیباشناسی، کیفیت هنر و ادبیات دست و پنجه نرم کنیم» (ارباب‌شیرانی ۹۶-۹۷). بدین‌سان است که ادبیات تطبیقی با آرای ولک پا به عرصهٔ نظریه و نقد ادبی می‌گذارد.

رنه ولک در کتاب *نظریهٔ ادبیات* (۱۹۶۸، ترجمهٔ فارسی ۱۳۷۳) مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی را چنین نقد می‌کند:

معنای دیگر ادبیات تطبیقی آن را به مطالعهٔ ارتباط‌های ادبی دو یا چند قوم منحصر می‌کند. این همان مفهومی است که طرفداران مکتب شکوفان فرانسوی مقایسه‌گران به این اصطلاح بخشیدند. ... این مکتب، گاه به‌طور مکانیکی و گاه با ظرافتی در خور توجه، به مسائلی از قبیل شهرت و نفوذ یا تأثیر و آوازهٔ گوته در فرانسه و انگلستان، و اسیان و کارلائل و شیلر در فرانسه پرداخته، و روش‌هایی پرورانده است که از حد گردآوری اطلاعات در باب نقدها و بررسی‌ها، ترجمه‌ها، و تأثیرات فراتر می‌رود. و با موشکافی تصویر یا مفهومی را که از نویسنده‌ای خاص در زمانی معین به‌دست داده شده است مطالعه می‌کند، و به بررسی عوامل مختلف انتقالی مثل نشریه‌های ادواری، مترجمان، سالن‌های هنری، مسافران، و نیز «عامل پذیرنده» یعنی جوّ خاص و اوضاع ادبی که در آن نویسنده‌ای خارجی معرفی می‌شود، می‌پردازد. (۴۲-۴۳)

این مطالعات یا صرفاً وقف انعکاسی که شاهکارها از طریق ترجمه‌ها و تقلیدها (معمولاً به‌وسیله نویسندگان درجه دوم) می‌یابند یا وقف مقدمات پیدایش شاهکارها، یعنی کوچ و انتشار مایه‌ها و شکل‌های آنها، می‌شود. تأکید ادبیات تطبیقی بدین معنی بر مسائل بیرونی است، و تنزل این‌گونه از ادبیات تطبیقی در دهه‌های اخیر نمودار آن است که دیگر کسی نمی‌خواهد بیش از این به مسائل مربوط به شواهد عینی و سرچشمه‌ها و تأثیرات تکیه کند. (۴۳-۴۴)

کلادئو گیلن (۱۹۲۴-۲۰۰۷)، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد و یکی از صاحب‌نظران بنام این رشته، در کتاب چالش ادبیات تطبیقی^۱ (۱۹۹۳) از منظر تاریخی به بررسی این نکته می‌پردازد.

در سال ۱۸۳۲، آمپر^۲ در پاریس درسی به نام «تاریخ تطبیقی ادبیات»^۳ را تدریس می‌کرد. اما ویلمن^۴ این واژه را به صورت صفت مفعولی مجهول «تطبیق داده شده»^۵ به کار برد که متأسفانه در سایر زبان‌های رومیایی (ایتالیایی، پرتغالی، رومانیایی، اسپانیایی) جایگزین صفت فاعلی «تطبیقی» در انگلیسی^۶ و آلمانی^۷ و همچنین هلندی، مجاری، روسی و سایر زبان‌ها شد. بر همین اساس، می‌توان گفت ادبیات تطبیقی دانش یا علم ادبیات است که مورد تطبیق قرار می‌گیرد — *vergleichende Literature wissenschaft* — نه اینکه تطبیق فی‌نفسه هدف چنین دانشی، یعنی ادبیات تطبیقی، باشد. در مورد استفاده فرانسویان از این واژه دو نکته را باید به خاطر سپرد: اول، رواج عنوان‌هایی مانند کالبدشناسی تطبیقی توسط گویه^۸ (۱۸۰۰)، دستور تطبیقی زبان‌های منشعب از لاتین توسط ریونار^۹ (۱۸۲۱) و اصول کالبدشناسی تطبیقی اثر دوکروته دو بلنویل^{۱۰}. دوم، ادامه کاربرد واژه «ادبیات» به معنای «فرهنگ ادبی» تا پایان

1. Claudio Guillén, *The Challenge of Comparative Literature*, translated by Cola Franzen.

اصل این کتاب با مشخصات زیر در سال ۱۹۸۵ به زبان اسپانیایی نوشته شده است:
Entre lo uno et lo diverso: Introducción a la literatura comparada, Editorial Critica, Barcelona.

2. Ampère

3. Histoire comparative des littératures

4. Villemain

5. comparée

6. comparative

7. vergleichend

8. Cuvier, *Anatomie comparée*

9. Rayounard, *grammaire comparée des langues de l'Europe latine*

10. Ducrotay de Blainville, *Principe d'anatomie comparée*

قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم. (فرهنگ آتوریدادس^۱، ۱۷۲۶-۱۷۳۹، آن را «دانش و علم ادبیات» تعریف می‌کند.) ولتر می‌نویسد: «شاپلن دارای ادبیات وسیعی بود»^۲ بنابراین، همان‌طور که معنی «کالبدشناسی» خودِ بدن انسان نبود بلکه دانشِ آن بود، «ادبیات» نیز بر دانشِ ادبیات دلالت می‌کرد. (۳۴۳)

به عقیده گیلن، ادبیات تطبیقی «شاخه‌ای از مطالعات ادبی است که به بررسی روشمند مجموعه‌های فراملیتی^۳ می‌پردازد» (۳). در این تعریف، گیلن ترجیح می‌دهد که از واژه «فراملیتی» به جای «بین‌المللی» استفاده کند. او با این تعریف رایج که می‌گوید ادبیات تطبیقی بررسی ادبیات از منظر بین‌المللی است موافق نیست، چون هویت این رشته فقط وابسته به جایگاه مشاهده‌گر یا متأثر از آن نیست. آنچه برای گیلن مهم است سهم و نقش ادبیات تطبیقی در برساختن مفهوم کلی ادبیات است که به هیچ روی ماهیتی ملی ندارد و، به عنوان مثال، به کم‌دی به مثابه نوعی ادبی، و به رمانتیسیم به مثابه نهضتی ادبی اشاره می‌کند که فقط به اروپا تعلق ندارند و جهانی‌اند. بدین‌سان، وقتی که گیلن از واژه فراملیتی به جای بین‌المللی استفاده می‌کند، می‌خواهد بگوید که نقطه شروع نه در ادبیات‌های ملی و نه در ارتباطات بین آنهاست (۳).

گیلن در این کتاب سعی می‌کند تا به یکی از چالش‌های دشوار ادبیات تطبیقی پاسخ دهد. در واقع، گیلن همان سخن پیشینیان خود را به شکلی جدید مطرح می‌کند که ادبیات تطبیقی همان ادبیات است، نه کم و نه بیش. او حتی، مانند تطبیق‌گرایان فرانسوی، به جست‌وجوی ارتباطات و روابط ادبی بین ملل مختلف نمی‌پردازد. به مفهوم ادبیات به عنوان پدیده‌ای جهانی علاقه‌مند است و به نظر او ادبیات تطبیقی امکان پژوهش در چنین عرصه‌ای را برایش فراهم می‌آورد.

عقیده گیلن ریشه در نظرات یوست (۱۹۱۸-۲۰۰۱) و آلدريج (۱۹۱۶-۲۰۰۵) دارد که ادبیات را پدیده‌ای جهانی می‌دانستند و، بدین‌سان، راه را برای مقایسه مشابهت‌های ادبی باز کردند. از دیدگاه آنان، این مشابهت‌ها بیشتر از آنکه نشانه تأثر باشد، نشانه ماهیت جهانی ادبیات است. البته مکتب امریکایی، به هیچ روی، موضوع تأثر و ارتباطات ادبی را نفی نمی‌کند،

1. *Diccionario de Autoridades*

2. Voltaire: «Chapelain avait une littérature immense.»

3. *supranational assemblages*

ولی برای اثبات شباهت آثار ادبی در جست‌وجوی مستندات تاریخی هم نیست. در واقع، این مکتب جدید واکنشی در برابر ملی‌گرایی افراطی مطالعات ادبی در فرانسه و آلمان بود و ولک به همین دلیل بر تأسیس گروه‌های ادبیات تطبیقی مستقل از گروه‌های ادبیات ملی در دانشگاه‌ها اصرار می‌ورزید و خودش اولین گروه ادبیات تطبیقی را در دانشگاه ییل راه‌اندازی کرد. ولک در پی آن بود که بین ادبیات به عنوان پدیده و پیوندی جهانی، و زیباشناسی ادبیات رابطه برقرار کند. به نظر ولک، این کار فقط از ادبیات تطبیقی برمی‌آمد و ادبیات تطبیقی می‌توانست تاریخ ادبیات را با نقد ادبی پیوند زند. «تلاش او [ولک] برای گسترش قلمرو ادبیات تطبیقی به نحوی که به مطالعه ادبیات در کلیت آن پردازد و صرفاً به مقایسه چند مورد خاص اکتفا نکند، زمینه را برای تبدیل این رشته به نظریه‌ای جدید در مطالعات ادبی مهیا ساخت» (سمیوئل وبر^۱، ۵۸). این نظریه جدید بود که امکان پژوهش‌های ادبیات تطبیقی را بر اساس شباهت‌های موجود بین آثار ادبی جهان فراهم آورد. در میان پیروان ولک، تطبیق‌گرایانی چون فرانسوا یوست، اوئن آلد ریچ، آنا بالاکیان، هری لوین، رنه اتمابل و نورتروپ فرای به چشم می‌خورند که در دهه‌های بعد این نظریه و کاربردهای عملی آن را روشن‌تر ساختند.

متأسفانه دیری نپایید که مکتب امریکایی هم به سرنوشت ناگزیر مکتب فرانسوی دچار شد. بحران از آنجا آغاز شد که پشتوانه نظری و فلسفه مکتب امریکایی به فراموشی سپرده شد و فقط پوسته‌ای از آن باقی ماند، به نحوی که بررسی هر نوع شباهتی بین دو اثر ادبی از فرهنگ و زبان‌های مختلف پژوهش ادبیات تطبیقی نام گرفت. بدون شک می‌توان مضمون‌هایی از قبیل بی‌اعتباری دنیا، تولد، مرگ، راز خلقت، نامیرایی، جوانی و پیری، عشق، هجران، خیر و شر، زیبایی، غرور و حسادت، شجاعت، وطن‌پرستی، خوش‌باشی، قیام بر ظلم، جنگ و صلح و ده‌ها مضمون دیگر، یا تصویر حیوانات و پرندگان و صدها موضوع دیگر را در آثار ادبی ملل مختلف بررسی کرد و تشابهات آنها را یک یک برشمرد و این کار را پژوهش ادبیات تطبیقی نامید. ولی این کاری است پیش‌پاافتاده که به زحمتش نمی‌ارزد. موضوع قابل تأمل ریشه‌یابی علل این تشابهات همراه با بررسی ژرف تفاوت‌ها در عین شباهت‌هاست. کارل گوستاو یونگ و نورتروپ فرای از کهن‌الگوها، اسطوره‌ها و ضمیر ناخودآگاه جمعی و رنه

اتیامبل از «نامتغیرها»^۱ به مثابه میراث مشترک بشری یاد می‌کنند که می‌تواند این تشابهات را تا حدودی توجیه کند.

ادبیات تطبیقی از دامچاله «تطبیق» بیرون آمد و در دامچاله بزرگ‌تری به نام «تشابه» افتاد. با پیدایش مکتب امریکایی، برخی پژوهشگران از مکتب فرانسوی روی گرداندند، نه به این علت که با دید اثبات‌گرایانه آن موافق نبودند، بلکه بیشتر از آن رو که روش تحقیق در رویکرد فرانسوی سخت‌گیرانه بود در حالی که مکتب جدید راه را برای پژوهش‌های دیمی گشوده بود. دیگر هیچ اهمیتی نداشت که چه چیزی با چه چیزی مقایسه می‌شود و معیار مقایسه چیست. فقط کافی بود تشابهی، هر چند سطحی، پیدا کرد؛ مثلاً، هر دو شاعر شعر نو سروده‌اند، از سلطان صله گرفته‌اند، هر دو وطن‌پرست بوده‌اند، هر دو از عشق و هجران سخن گفته‌اند، هر دو در دوران جنگ زندگی کرده‌اند و از این قبیل، که با افزودن شرح حال و زندگینامه دو شاعر تکمیل می‌شد. چنین پژوهشی به تدوین سیاهه‌ای از تشابهات صوری ختم می‌شود و به خواننده چنین القا می‌شد که مکتب امریکایی یعنی تنظیم سیاهه‌ای از تشابهات و برخی تفاوت‌ها.

البته در ایران نیز پژوهش‌های روشمندی در زمینه تشابهات ادبی انجام شده است و به‌جاست که در اینجا به چند نمونه اخیر آنها اشاره کنم. مریم حسینی در مقاله «بررسی تطبیقی زنده به‌گور هدایت و سه تار آل احمد با یادداشت‌های یک دیوانه و شنل نیکلای گوگول» (۱۳۸۹) به بررسی تأثیر آثار نویسندگان روس در ادبیات داستانی معاصر ایران می‌پردازد. در این تحقیق، نویسنده موفق شده نفوذ گوگول را در ادبیات فارسی با استفاده از نظریه بینامتنیت توضیح دهد. نویسنده در این مقاله به ذکر شباهت‌های داستان‌ها اکتفا نکرده و علت‌های این شباهت‌ها را با ژرف‌نگری توضیح می‌دهد و پنجره جدیدی برای شناخت بهتر هدایت و آل احمد به روی خوانندگان می‌گشاید. بهزاد قادری و آدینه خجسته‌پور در مقاله «دوران/ملت‌سازی از راه درام: بررسی تطبیقی چشم‌اندازهای بلند ایسن و علی نصیریان با نگاهی به پرگنت و بلبل سرگشته» (۱۳۸۹) نمایشنامه‌های پرگنت ایسن و بلبل سرگشته نصیریان را از دیدگاه اندیشه‌های ملی‌گرایانه آنان بررسی می‌کنند. نویسندگان در این مقاله کوشیده‌اند ملی‌گرایی رمانتیک ایسن و استفاده نصیریان از مایه‌های فرهنگ بومی و شفاهی را

با توجه به شرایط اجتماعی-سیاسی این دو نمایشنامه‌نویس توضیح دهند. در واقع، نویسندگان درعین آنکه به تفاوت ساختارهای پیچیده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران و نروژ قرن نوزدهم اشاره می‌کنند، در فضای ملی‌گرایانه دو کشور مشابهتی می‌بینند که بر این دو نمایشنامه‌نویس قرن نوزدهم نروژ و ایران تأثیر می‌گذارد. این دو مقاله، بدون آنکه دچار کلی‌گویی و سطحی‌نگری شوند، از دو دیدگاه متفاوت به بررسی مشابهت‌های ادبی در معنی وسیع آنها می‌پردازند، یکی از دریچه بینامتنیت، و دیگری از منظر گفتمان ملی‌گرایی و تأثیر آن در ادبیات. ابراهیم خدایار و صابر امامی نیز با استفاده از دستاوردهای مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی در مقاله «آخرین تیر: بررسی تطبیقی اسطوره آرش و فیلوکتس»^۱ (۱۳۸۹)، با مقایسه وجوه مشترک اسطوره آرش از ادبیات باستانی ایران با فیلوکتس از ادبیات باستانی یونان و بررسی تأثیر این اسطوره‌ها در ادبیات پس از خود، نشان می‌دهند که چگونه اسطوره‌های هم‌خانواده هند و اروپایی در حماسه‌ها و قصه‌های آنها تجلی یافته است. نویسندگان با استفاده از نظرات لوی-استروس، میرچاد الیاده و یونگ شباهت اساطیر اقوام هند و اروپایی را دلیل شباهت آثار ادبی ایران و یونان می‌دانند، ضمن آنکه از تفاوت‌ها نیز غافل نمی‌شوند. امتیاز این مقاله در ایجاد ارتباط میان اسطوره و ادبیات است، در غیر این صورت در حیطه اسطوره‌شناسی تطبیقی — که ارتباطی با ادبیات تطبیقی ندارد — باقی می‌ماند.

۴. سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی، به حکم نام و ماهیتش، چه بسا برای تازه به میدان آمده‌های این رشته گمراه‌کننده باشد و، شوربختانه، تا به حال از این جهت سخت آسیب دیده است. نام این رشته همیشه بحث‌انگیز بوده است، ولی چاره دیگری نداریم. بسیاری از صاحب‌نظران کوشیده‌اند که عنوان دیگری پیشنهاد کنند، ولی مقبول نیفتاده است. پس ناگزیر همین واژه را می‌پذیریم، ولی باید اطمینان پیدا کنیم که شناخت درست و کاملی از آن داریم. بی‌گمان تعریف هر پدیده‌ای نیازمند چارچوبی نظری است که با استفاده از آن بتوان پدیده

مورد نظر را تبیین کرد و مفاهیم و متغیرهای آن را شناخت. بر همین اساس، ارائه هر تعریفی از ادبیات تطبیقی مستلزم ترسیم چارچوب نظری آن است. از طرف دیگر، جست‌وجو برای یافتن تعریف واحدی از ادبیات تطبیقی کوششی بیهوده است، زیرا با تعریف‌ها روبه‌رو هستیم. همچنان که پیش‌تر در مقاله «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران» اشاره کردم، «این شاخه از دانش بشری براساس نظریه‌هایی استوار گردیده که به مرور زمان تغییر و تحول یافته است» (۷).

چارچوب نظریه‌های ادبیات تطبیقی در طول دو قرن شکل‌های گوناگون به خود گرفته است که از آن میان می‌توان به اثبات‌گرایی^۱، علم‌گرایی^۲، ملی‌گرایی^۳، نظریه و نقد ادبی^۴، جهان‌شمولی^۵، ذات‌گرایی^۶، بینارشته‌ای^۷، مطالعات فرهنگی^۸، جهانی شدن^۹ و مطالعات ترجمه^{۱۰} اشاره کرد. ولی هیچ یک از نظریه‌های ادبیات تطبیقی، و به تبع آن تعریف‌ها، در خلأ فرهنگی شکل نگرفته است. هر نظریه‌ای، به نحوی از انحاء، برخاسته از بافت فرهنگی زمان خویش است تا آنجا که درک کامل آن نظریه بدون شناخت شرایط خاص فرهنگی- تاریخی ممکن نیست.

عامل دیگری که ادبیات تطبیقی را در ایران آسیب‌پذیر کرده بی‌اعتنایی به بنیان‌های نظری، به طور کلی، و بافت اجتماعی- فرهنگی شکل‌دهنده این نظریه‌ها، به طور خاص، است. مقاله‌های بسیاری نوشته و چاپ می‌شوند که بعضاً نه تنها راه تازه‌ای نمی‌گشایند، بلکه بر ابهامات قبلی می‌افزایند. برای پایه‌گذاری ادبیات تطبیقی، ابتدا باید تعریف‌ها و چارچوب‌های نظری آن را با دقت تبیین کرد تا هنگام تحقیق از خط اصلی خارج نشویم و هر مطالعه به ظاهر «تطبیقی» را ادبیات تطبیقی به حساب نیاوریم. یکی از مشکلات اصلی ادبیات تطبیقی تعیین معیارهای نظری «تطبیق» با تمام ظرایف و پیچیدگی‌های خاص آن است و این امر بدون آشنایی کامل و

1. positivism

2. scientism

3. nationalism

4. literary and critical theory

5. universalism

6. essentialism

7. interdisciplinarity

8. cultural studies

9. globalization

10. translation studies

جامع با بنیان نظریه‌های ادبیات امکان‌پذیر نیست. در واقع، همین عدم آشنایی کامل و جامع به پژوهش‌های ادبیات تطبیقی آسیب زده است. مثلاً، مشاهده می‌کنیم که مترجم کتاب چشم‌انداز ادبیات تطبیقی غرب اثر فریدریش و ملون در ترجمه پیشگفتار نویسندگان چنین می‌آورد:

به نظر می‌رسد که تحریر کتاب حاضر، اقدامی کاملاً ارزشمند باشد، زیرا از بسیاری جهات تلاش شده است تا دیدگاه کاملاً جدیدی [تأکید از من است] از چشم‌انداز ادبیات غرب در آن ارائه شود. جدی‌ترین رقیب این کتاب، اثر پل ون تیگم به نام «تاریخ ادبیات اروپا و امریکا از رنسانس تا زمان ما»، پاریس، ۱۹۴۶، است (۱۳۸۸، ۱۵).

واضح است که مترجم به تاریخ چاپ این کتاب به زبان اصلی، یعنی سال ۱۹۵۴، توجه نکرده و ذکری از آن به میان نیاورده است. او، بدون توجه به این موضوع که این کتاب ۵۷ سال پیش نوشته شده، عیناً جمله نویسندگان را در پیشگفتار ترجمه می‌کند که این کتاب دیدگاه «کاملاً جدیدی» از ادبیات تطبیقی به دست می‌دهد. فریدریش و ملون حرف درستی زده‌اند، ولی ۵۷ سال پیش. در آن زمان، تنها رقیب این کتاب تاریخ ادبیات وان‌تیگم بود. خواننده فارسی‌زبان هم که از تاریخ چاپ کتاب به زبان اصلی خبر ندارد این قول را می‌پذیرد و می‌پندارد که با خواندن این کتاب با دیدگاه‌های جدید ادبیات تطبیقی آشنا می‌شود، دیدگاه‌هایی که نه تنها جدید نیستند، بلکه از جهاتی مردود شناخته شده‌اند. خواننده ناآشنا با سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی با خواندن این مطلب گمراه می‌شود و می‌پندارد که تاریخ ادبیات‌نویسی، آن هم به‌شیوه فریدریش و وان‌تیگم، دیدگاه جدیدی در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی است. اگر مترجم به نظریه‌ها و سیر تحول ادبیات تطبیقی اشراف داشت و با آثار برجسته چند دهه اخیر در این زمینه آشنا بود، چنین شتاب زده به قضاوت نمی‌پرداخت و با احتیاط بیشتری سخن می‌گفت.

در مقاله جدید دیگری با عنوان «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهشی» (۱۳۸۹)، نویسنده به حیطه پیچیده تعریف و قلمرو پژوهش در ادبیات تطبیقی وارد می‌شود. این نویسنده که با دیدگاه‌های هنری رماک^۱ (۱۹۱۶-۲۰۰۹)، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه ایندیانا، آشنایی کامل

1. Henry Remak, "Comparative Literature: Its Definition and Function."

ندارد، ضمن نقل تعریف وی از ادبیات تطبیقی آن را «فصل الخطاب مکتب امریکایی در سده بیستم و بخش عظیمی از قرن کنونی» می‌داند^۱ (نظری منظم ۲۳۰). این تعریف رماک در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات تطبیقی: تعریف و عملکرد» آمده است که نیوتن استالکنخت و هُرسْت فرنْتس، ویراستاران کتاب *ادبیات تطبیقی: روش تحقیق و چشم‌انداز*^۲، آن را حدود پنجاه سال قبل در این کتاب چاپ کرده‌اند.

اگر موضوع را پی‌گیریم، می‌بینیم که هنری رماک سی‌ودو سال بعد در مقاله‌ای با عنوان «منشأ و تحوّل ادبیات تطبیقی و مطالعات بینارشته‌ای»^۳ در مجله *نیوهلیکن*^۴ (۲۰۰۲) در نظریه‌های گذشته خود تجدید نظر می‌کند، ولی نویسنده مقاله از این مسئله بی‌اطلاع بوده است. مسلماً اگر نویسنده با آثار بعدی رماک و سایر صاحب‌نظران این رشته در دو دهه آخر قرن بیستم و دهه اول قرن بیست‌ویکم آشنایی جامع و کامل داشت، چنین بی‌محابا نظرات رماک را در برهه‌ای خاص «فصل الخطاب مکتب امریکایی» در سده بیستم و قرن حاضر اعلام نمی‌کرد. نویسنده در همین مقاله در مقام مقایسه مکتب ادبیات فرانسه با مکتب ادبیات تطبیقی امریکا چنین می‌گوید:

از دیدگاه تطبیقی‌گران امریکایی، ادبیات تطبیقی تنها به بررسی پدیده‌های ادبی نمی‌پردازد، بلکه گرایش به تطبیق، حوزه‌های مختلف دانش بشری را شامل می‌شود، به گونه‌ای که می‌توان گفت کلمه ادبیات تقریباً گنجایش این همه تنوع و تعدد را ندارد. (۲۳۰)

نویسنده مقاله مکتب ادبیات تطبیقی امریکا را که حدود پنج دهه از عمر آن می‌گذرد، مکتبی واحد و یکدست فرض کرده که هیچ گونه تحولی در آن رخ نداده است. در نتیجه، بدون پرداختن به پیچیدگی‌های موضوع و با قضاوتی کلی بر این مبنا که «کلمه ادبیات تقریباً

۱. نویسنده این تعریف را از کتاب زیر گرفته است:

. دمشق: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۹۹۹.

2. Newton P. Stallknecht and Horst Frenz, *Comparative Literature: Method and Perspective*. Revised Edition. Carbondale & Edwardsville, IL: Southern Illinois University Press, 1961, 1971.

3. "Origin and Evolution of Comparative Literature and its Interdisciplinary Studies"

4. *Neohelicon*, xxix (2002) 1, 245-250.

گنجایش این همه تنوع و تعدد را ندارد،» از آن می‌گذرد. این مقاله نمونه تلاش صادقانه نویسنده‌ای است که با تعریف‌های پراکنده و بدون توجه به زمینه‌های پیدایش و رشد نظریه‌ها، ناخواسته خواننده را سردرگم می‌کند. با نگاهی گذرا به انتشارات انجمن ادبیات تطبیقی امریکا در دو دهه اخیر، لزوم روزآمد بودن اطلاعات هر پژوهشگری که قصد ورود به قلمرو ادبیات تطبیقی، به‌خصوص در حیطه نظری، را داشته باشد آشکار می‌شود.

انجمن ادبیات تطبیقی امریکا، که در سال ۱۹۶۰ بنیان گذاشته شد، طبق اساسنامه‌اش موظف است هر ده سال یک‌بار گزارشی علمی از وضعیت ادبیات تطبیقی ارائه دهد. اولین گزارش را هری لوین^۱ در ۱۹۶۵ منتشر کرد. ده سال بعد، در ۱۹۷۵، مسئولیت تدوین و تنظیم دومین گزارش بر عهده تامس گرین^۲ گذاشته شد. گرین پس از اتمام طرح و بررسی و تحلیل گزارش همکارانش، چنان از این گزارش و وضعیت ادبیات تطبیقی در امریکا ناامید و برآشفته شد که هیچ‌گاه آن را چاپ نکرد. چارلز برنهایمر در ۱۹۹۳ سومین گزارش انجمن ادبیات تطبیقی امریکا را به کمک چهارده تن از استادان بنام ادبیات تطبیقی منتشر کرد. این کتاب را در ۱۹۹۵ انتشارات دانشگاه جانز هاپکینز، با عنوان *ادبیات تطبیقی در عصر جهانی شدن*،^۳ چاپ کرد. آخرین گزارش دهه اول قرن بیست‌ویکم به سرپرستی هان ساوسی، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه پرینستون، در سال ۲۰۰۴ تهیه شد و انتشارات جانز هاپکینز آن را در سال ۲۰۰۶ با عنوان *ادبیات تطبیقی در عصر جهانی شدن*^۴ منتشر کرد.

آنچه برنهایمر در کتاب *ادبیات تطبیقی در عصر چندفرهنگی* بیان می‌کند گزارشی از وضعیت ادبیات تطبیقی در امریکا در دهه نود است که سخت تحت تأثیر مطالعات فرهنگی است. مطالعات فرهنگی خود دانشی بینارشته‌ای و ترکیبی از جامعه‌شناسی، نظریه‌های فرهنگ‌شناسی، مطالعات سینما و تلویزیون و رسانه‌های جمعی، تاریخ هنر، انسان‌شناسی فرهنگی، موسیقی، ادبیات عامیانه و خرده‌فرهنگ‌هاست. بررسی اصول نظری مطالعات فرهنگی در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد. ناگزیر به بنیادی‌ترین اندیشه این رویکرد، چنان‌که حسین پاینده (۱۳۸۶) به نقل از جان استوری توضیح می‌دهد، بسنده می‌کنیم:

1. Harry Levin

2. Thomas Greene

3. Charles Bernheimer, *Comparative Literature in the Age of Multiculturalism*. Johns Hopkins University Press.4. Haun Saussy, *Comparative Literature in an Age of Globalization*.

... دست‌اندرکاران مطالعات فرهنگی به جای آنکه به پیروی از متیو آرنلند صرفاً «بهترین مطالبِ اندیشه‌شده و بیان‌شده» را مورد مطالعه قرار دهند (آرنلند ۱۹۹۸، ف.ر. لیویس ۱۹۹۸)، خود را موظف می‌بینند که همه‌ی مطالبِ اندیشیده‌شده و بیان‌شده را بررسی کنند. (۱۶-۱۷)

به سخن دیگر، نظریه‌پردازان مطالعات فرهنگی معتقدند که فرهنگ هر جامعه‌ای از گفتمان‌های گوناگونی تشکیل شده است که متن نوشتاری یا ادبیات فقط یکی از آنهاست. در واقع، آنها «متن» را در معنای وسیع‌تری به کار می‌برند که می‌تواند شامل متون نوشتاری و دیداری و شنیداری و فرهنگ عامه نیز باشد. بسیاری از تطبیق‌گران دههٔ هشتاد امریکا به این نتیجه رسیدند که دیگر نمی‌توانیم مطالعات ادبیات تطبیقی را به حیطهٔ تنگ ادبیات فاخر محدود کنیم و لازم است که به سایر محصولات فرهنگی، از قبیل فیلم، مجموعه‌های تلویزیونی، پیام‌های بازرگانی و موسیقی، نیز توجه کنیم.

این نحلهٔ جدید از ادبیات تطبیقی به معنی به حاشیه راندن ادبیات نیست، بلکه توسعهٔ گسترهٔ مفهومی آن است. دهه‌ای که برنهایمر و همکارانش بررسی می‌کنند دورانی است که انگارهٔ چندفرهنگی به موضوعی جدی و بحث‌انگیز در جوامع غربی تبدیل شده و کلیهٔ ابعاد زندگی اجتماعی از جمله آموزش و برنامه‌های درسی علوم انسانی را تحت تأثیر قرار داده است. از طرف دیگر، ادبیات تطبیقی که به طور سنتی و به قول گایاتری اسپواک^۱ (۲۰۰۳) «متشکل از ادبیات ملل اروپای غربی» بود، (۸) جوابگوی این نیاز جدید نبود. در نتیجه، ادبیات تطبیقی بر آن شد که خود را با این شرایط جدید وفق دهد و از اروپامحوری‌رهای بخشد، و این کاری بود که شالودهٔ آن را برنهایمر بنیان گذاشت. وقتی استیوارت مک‌دوگال^۲ رئیس انجمن ادبیات تطبیقی امریکا، از برنهایمر خواست تا سومین گزارش انجمن را تدوین و تنظیم کند، به آیندهٔ مطالعات ادبیات تطبیقی می‌اندیشید. یکی از نتایج این تحقیق، پیش‌بینی رشد مطالعات ترجمه در قلمرو ادبیات تطبیقی بود. هرچند که دانشجویان ادبیات تطبیقی به طور سنتی الزاماً می‌بایست به چهار زبان زندهٔ دنیا، دست‌کم در سطح خواندن و درک متون

1. Gayatri Chakravorty Spivak

2. Stuart McDougal

ادبی، تسلط داشته باشند، ولی در عصر تکثر فرهنگی و رهایی از اروپامحوری دانستن ده زبان بیگانه هم کارساز نیست. از این رو، نقش ترجمه در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی پررنگ شد و زمینه‌ساز چهارمین گزارشی شد که یک دهه بعد، در سال ۲۰۰۴، هان ساوسی تهیه آن را به عهده گرفت.

پایان سخن

ادبیات تطبیقی همواره با بحران‌های پی‌درپی روبه‌رو بوده است، بحران تطبیقی، بحران توارد و مشابهت، بحران بینارشته‌ای، بحران روش تحقیق، بحران اروپامحوری، بحران کم‌مایگی و سطحی‌نگری، بحران شتاب‌زدگی، بحران غلبه کمیت بر کیفیت. لکن این بحران‌ها باعث پویایی و استحکام این شاخه از دانش بشری شده است. صاحب‌نظران این رشته همواره کوشیده‌اند تا راه جدیدی برای برون‌رفت از بحران بیابند و همین جست‌وجو تحول و نوآوری را به دنبال داشته است. آنچه ادبیات تطبیقی نه تنها از آن ابا نداشته بلکه استقبال هم کرده، نقد و تحول بوده است. ادبیات تطبیقی هیچ‌گاه روش پسندیده انتقاد از خود را فراموش نکرده است. بنیاد ادبیات تطبیقی بر تحول استوار بوده است و پژوهشگر ادبیات تطبیقی ناگزیر از آشنایی با این تحولات است. ادبیات تطبیقی را نمی‌توان به «تطبیق» یا «تشابه» یا حتی «ادبیات» محدود کرد. موفقیت ادبیات تطبیقی در فضای آکادمیک جهان مرهون همین پویایی و عدم وفاداری آن به نامش بوده است. ادبیات تطبیقی هوای تازه‌ای برای اندیشیدن و پژوهش در علوم انسانی است. ادبیات تطبیقی بینارشته‌ای است و توانایی آن را دارد که پژوهشگران حوزه‌های مختلف علوم انسانی را گرد هم آورد و سخن تازه‌ای بگوید. باید فراهم آوردن امکانات رشد و گسترش ادبیات تطبیقی در ایران — از جمله تربیت نیروی علمی متخصص و تدوین درسنامه و انتشار نشریات علمی — را جدی بگیریم و برای آنها برنامه‌ریزی کنیم.

هر کس، مانند نگارنده، در حوزه ادبیات تطبیقی قلم به‌دست می‌گیرد باید به این نکته واقف باشد که خود را در معرض انتقاد صاحب‌نظران قرار می‌دهد، و همین انتقاد علمی راه‌گشا خواهد بود. دست‌کم دیگر غیر اهل این علم وارد این وادی نخواهند شد.

منابع

- استوری، جان. *مطالعات فرهنگی در باره‌ی فرهنگ عامه*. ترجمه حسین پاینده. تهران: نشر آگه، ۱۳۸۶.
- اسداللهی، الله‌شکر. «ادبیات تطبیقی از الف تا ی». *پژوهش زبان‌های خارجی*. ۸ (بهار و تابستان ۱۳۷۹): ۳۹-۳۱.
- انوشیروانی، علی‌رضا. «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان*. ۱/۱ (بهار ۱۳۸۹، پیاپی ۱): ۳۸-۶.
- حدیدی، جواد. «ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. ۳/۸ (۱۳۵۱): ۷۰۹-۶۸۵.
- *ایران در ادبیات فرانسه*. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.
- «جهانگردان فرانسوی در ایران». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. ۴/۱ (۱۳۴۴): ۳۲۶-۳۰۱.
- «شیوه‌های پژوهشی در ادبیات تطبیقی». *پژوهش‌های زبان‌های خارجی*. ۸ (بهار و تابستان ۱۳۷۹): ۱۱-۴.
- حسینی، مریم. «بررسی تطبیقی زنده به‌گور هدایت و سه‌تار آل‌احمد با یادداشت‌های یک دیوانه و شنل نیکلای گوگول». *نشریه ادبیات تطبیقی*. ۲/۱ (بهار ۱۳۸۹): ۲۹-۱۷.
- خدایار، ابراهیم و صابر امامی. «آخرین تیر، بررسی تطبیقی اسطوره آرش و فیلوکتس». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. ۳/۱ (پاییز ۱۳۸۹): ۸۶-۶۱.
- سمیعی (گیلانی)، احمد. «ضرورت برنامه‌ریزی در حوزه تحقیقات زبانی و ادبی». *نامه فرهنگستان*. ۳/۱۰ (پاییز ۱۳۸۷، پیاپی ۳۹): ۶-۲.
- فریدریش، ورنر و دیوید هنری ملون. *چشم‌انداز ادبیات تطبیقی غرب: از دانته تا یوجین اونیل*. ترجمه نسرين پروینی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸.
- قادرى سهى، بهزاد و آدینه خجسته‌پور. «دوران/ملت‌سازی از راه درام: بررسی تطبیقی چشم‌اندازهای بلند ایسن و علی نصیریان با نگاهی به پرگنت و بلبل سرگشته». *نشریه ادبیات تطبیقی*. ۲/۱ (بهار ۱۳۸۹): ۱۶۳-۱۳۹.
- گویارد [گی‌یار]، ام. اف. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه علی‌اکبر خان‌محمدی. تهران: انتشارات پازنگ، ۱۳۷۴.
- نظری منظم، هادی. «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهشی». *نشریه ادبیات تطبیقی*. ۲/۱ (بهار ۱۳۸۹): ۲۳۷-۲۲۱.

ولک، رنه. «بحران ادبیات تطبیقی.» ترجمه سعید ارباب شیرانی. *ویژنه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان*. ۲/۱ (پاییز ۱۳۸۹، پیاپی ۲): ۸۸-۱۰۱.
ولک، رنه و آوستن وارن. *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

- Bernheimer, Charles. Ed. *Comparative Literature in the Age of Multiculturalism*. Baltimore and London: Johns Hopkins University Press, 1995.
- Guillén, Claudio. *The Challenge of Comparative Literature*. Translated by Cola Franzen. Cambridge, Massachusetts, and London, England, 1993.
- Remak, Henry. "Comparative Literature: Its Definition and Function." In *Comparative Literature: Method and Perspective*. Newton P. Stallknecht and Horst Frenz, eds. Revised edition. Carbondale & Edwardsville, IL: Southern Illinois University Press, 1961, 1971: 1-57.
- , "Origin and Evolution of Comparative Literature and it's Interdisciplinary Studies." *Neohelicon*. xxix:1 (2002): 245-250.
- Saussy, Haun. ed. *Comparative Literature in an Age of Globalization*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 2006.
- Spivak, Gayatri Chakravorty. *Death of a Discipline*. New York: Columbia University Press, 2003.
- Weber, Samuel. "The Foundering of Aesthetics: Thoughts on the Current State of Comparative Literature." In *The Comparative Perspective on Literature: Approaches to Theory and Practice*. Clayton Koelb and Susan Noaks, eds. Ithaca and London: Cornell University Press, 1988.